

چشم غره ای رفتم و بلند شدم که روبروم  
ایستاد و با جدیت نگاهم کرد:

\_قشنگ به حرفام گوش کن ایسان. اولین قدم توی دفاع از خودت اینه که نزاری  
طرف مقابل رو تو تسلط پیدا کنه باید جلوی ضربه هاشو بگیری.

دستاشو آورد بالا و مشتشو جلوی صورتش گرفت و جوری دستشو قرار داد که اجازه  
ی ضربه خوردن به صورتش و نده.

وقتی دستشو مشت میکرد رگ هاش برجسته میشدن و دل من غش میرفت براشون.  
\_به چی نگاه میکنی؟ دستاتو مثل من بیار بالا!

چشم و چپ کردم دستامو مثل اون جلوی صورتم گرفتم یهو مشتشو آورد سمت  
صورتم که جیغی کشیدم و جا خالی دادم.

قلیم تند تند میزد:

\_چته وحشششی؟! یواش! اروم اروم یاد بده چرا حمله میکنی؟  
بی توجه دستشو زیر ارنجم گذاشت و داد بالا تر و دورم چرخید:

\_دومین کاری که باید انجام بدی پیدا کردن نقطه ضعف طرف مقابله!

– یعنی چی؟

– یعنی این!

یهو مشتشو گرفت سمت شکمم و ضربه ای زد که با ترس و درد اخی گفتم و کشیدم عقب.

همونطور که دستم روی شکمم بود با جیغ لگدی پروندم:

– مگه ارث باباتو خوردم که یهو میزنی! ترسیدم روانی.

فکمو گرفت تو دستش:

– الکی جیغ جیغ نکن جغله یکی بخواد اذیتت کنه نمیاد اطلاع بده بهت از قبل. تو باید حواست باشه.

حالا هم با مشت بهم حمله کن.

منم چون ازش حرص داشتم دستمو مشت کردم و محکم حواله ی بازوش کردم که جا خالی داد، کم نیاوردم و تند تند مشتمو پرت میکردم سمتش.

از بس زدم وبه جایی نخورد نفسم بند اومد و با نفس نفس گفتم:

– بزار.. ب.. بزنمت!

نیشخندی زد:

– من بزارم؟ الان به یه غریبه میخوای بگی بزار من بزنمت؟

حرصم و در آورد و سریع گارد گرفتم با جدیت شروع کردم به ضربه زدن نمیزاشت  
مشتام بهش برخورد کنه

اما همین یه تمرین بود تا درست مشت زدن و متمرکز کردن قدرتم روی مشتام رو  
یاد بگیرم.

بعد دو سه ساعت تمرین و یاد دادن بهم با نفس نفس و بی حالی گفتم:  
\_شاهی بسته دیگه نا ندارم.

بوسه ی محکمی روی لبم کاشت:

\_خسته نباشی گربه ی وحشی.

دلَم افتاد توی شورتَم و دوباره برگشت سر جاش. نیشم شل شد و لبام و جمع کردم و  
رفتم توی اتاق کوچولوی توی کلبه.

یه تخت چوبی دو نفره و میز ارایش چوبی با یه کمد توی اتاق. سریع پریدم روی  
تخت و توی خودم جمع شدم. تنم انگار مچاله شده بود و خستگی زیادی حس  
میکردم.

چشمام داشت گرم میافتاد که گرمای بدن شاهرخ و پشت سرم حس کردم. پشتم  
دراز کشید و دستاش و دورم حلقه کرد.

خودم و توی بغلش بیشتر جمع کردم و سرش و فرو کرد تو موهام و گفت:  
\_یکم خوابیدی بیدار شو و زنگ بزن به اون تخم حروم.

با خماری گفتم: کی؟

صدای دندوناش که از حرص روی هم فشرده میشد و شنیدم:

\_دامون بی همه چیز!

خندیدم:

\_خیلی خوب حرص نخور بخواب.

نیشگونی از شکمم گرفت که اخی گفتم و ناخونام و توی پوستش فرو کردم.

\_کرم نریز بخواب!

توگلو خندید و دلم از خنده هاش گرم شد و لبخندی زدم و کم کم خوابم برد.

\*\*\*

روی اسمش زدم و توی بغل شاهرخ لم داده بودم و منتظر جوابش بودم.

بعد چندتا بوق صدای ذوق زدش پیچید:

\_سلام ایسان عزیزم. زیبا ترین بانوی جهان!

کاربر گرامی جهت اطلاع از زمان پارت بعدی این رمان و دسترسی راحت تر به

پارت های جدید لطفا در کانال و پیج اینستاگرام ما عضو شوید :

**جهت عضویت در کانال تلگرامی و اینستاگرامی ما روی عکس زیر کلیک کنید**

( برای عضوین در کانال تلگرامی فیلتر شکن را روشن کنید سپس کلیک کنید )

**عضویت در کانال تلگرامی رمان پلاس**

اطلاع از زمان دقیق آپدیت ها / دسترسی سریعتر به پارت های جدید / اخبار سایت و..



**عضویت در پیج اینستاگرام فایل استار**

اطلاع از تیزر رمان های برتر / اخبار دنیای رمان / دسترسی به نویسنده رمان ها

